

آش باشد **کشلی** که کنایه از شراپست که از انکور سیاه ساخته باشند **کشاس** بانون بروزن کر باس دیو مردم را گویند
 و ایشان جنسی از خلق باشند و بر یکپای بر میهند و بزبان عربی حرف میزنند **کشوق** بفتح اول و ثانی بر او کشیده چیزی نرم و ساده و مواد
 و تخشان و لغزنده و بیدستی و خشونت را گویند و بکسر اول هم آمده است و ایشان نقطه دارند و هست **کشوق** بفتح اول و بای ایجد
 بالف کشیده و برای قرشت زده بلغت زند و پازند یعنی ناماد و ناشتا باشد **کشوقی** بروزن مسود یعنی نسواست که چیزی نرم و ساده
 و تخشان و لغزنده و پخشوت باشد **کشوقی** بی بروزن مسود بر زبکو و ذاعت کتده را گویند و این قسم هم است از چهار قسم **کوشا**
 انسان که چشمه فرار داده است و شرح و بسط آن در لغت کاتوزی مذکور شد **کشمانتن** باها و نون و نای قرشت بروزن
 صفر اشکن بزبان زند و پازند یعنی بختن باشد که تقبض خام است و نهنانی یعنی می پزم و نهنانید یعنی بزید است که امر بر بختن
 باشد **کشیمان** بکسر اول بروزن احشا یعنی مخالف لغت و خلاف کردن باشد و در عربی بمعنی فراموشی و بمعنی اول بفتح اول هم آمده
کشپج بفتح اول و ثانی بختانی کشیده و بیجم فارسی زده جامه حر پر زده باشد و باجم ایجد و در عربی نیز همین معنی دارد **کشید**
 بروزن رسیدن بمعنی بخادن و گذاشتن باشد **کشپس** کم بفتح اول و رای قرشت و سکون هم بمعنی نتر است و آن جایی باشد
 که آفتاب بر آن کمز تابد و تابان را هم گفته اند و آن روزند است از خانه که یکجانب آنرا پارچه چسبانند و نقاشی کنند و بعضی گویند
 نسیم جائت است که پوست آفتاب بر آن تابد **کشید** بفتح اول بروزن وسیله کله و در مناسب و استروخ باشد و بضم
 اول هم آمده است **کشپمن** بفتح هم بروزن رسیدن بلغت زند و پازند عبادت و نماز کردن را گویند **گیازی و زری**
ی **کرون** باشین نقطه **کرمشمل** بر چهل وی و لغت و کناپت **کش** بفتح اول و سکون ثانی بمعنی سایه
 و سایه گاه باشد که جای سایه است و بمعنی سایه کلاه هم بنظر آمده است **کشاکس** اول و ثانی بالف کشیده لفظی است که آنرا
 بر عربی شامل میگویند بکسر هم و نشاسته را هم گفته اند که از آن پالوده پزند **کشاپو** بکسر اول نام شهر است مشهور در فرات
 و اصل آن نشاپور است یعنی شهر شاپور چه در نهر سین قدیم شهر را گویند و نام شعبه هم هست از مقام نوا که پیشاپورک مشهور است
کشاخت بروزن شناخت ماضی شناختن باشد که بمعنی تعیین هم آمده است که خبر دادن و آشکارا ساختن و خاص کردن است
 باشد **کشاختن** بروزن و معنی نشانیدن باشد و بمعنی تعیین کردن هم آمده است **کشاختن** بروزن نشاسته بمعنی نشانیده و
 تعیین کرده شده باشد **کشاختن** بروزن و معنی نشانیدن و تعیین کردن باشد **کشاکم** بکسر اول بروزن اشاره چوب پود
 را گویند که مانند آرد شده باشد **کشاستن** با سین بنقطه بروزن و معنی نشانیدن باشد **کشاک** بفتح اول بروزن ملاق
 بلغت زند و پازند بمعنی شکر باشد که از آن حلوا و چیزها دیگر پزند **کشاک** بکسر اول بروزن همان بمعنی علامت باشد و حصود
 را نیز گویند و امر نشانیدن هم هست بمعنی نشان و نشاننده را نیز گفته اند که ماعل نشانیدن باشد و بمعنی نیز ترکیب در آخر کلمات
 نمیشود همچو شاه نشان و سنگنجین صفر نشان و شیر کاسنی حرارت نشان و بمعنی هدف و نشان نیز در متن آمده است **کشاند**
 معروفست و بمعنی نهادن هم هست **کشاکتن** با سین بنقطه بروزن و معنی نشانیدن باشد **کشیک** بفتح اول و بای ایجد بروزن
 شعل بمعنی دست بر چیزی زدن و در آویختن باشد و بمعنی دو چیز را بر هم درختن و بهم چسبانیدن هم هست **کشپیل** بکسر اول
 و سکون ثانی و بای ایجد بختانی کشیده و بلام زده مطلق قلاب را گویند و مو و قلاب و شست ماهی گیری را خصوصاً و بفتح اول هم این
 معنی و هم آلی باشد مانند قلاب که با آن خرما از درخت زود می آورند **کشکت** بفتح اول و سکون ثانی و نونانی بمعنی خراب و خراب
 و سست و پزمرده و زریون باشد و بکسر اول بمعنی خوش و نیک باشد **کشکت** بروزن مهتر و مختلف بیشتر است که آنک ضد کردن

بمعنی نشانیدن است و این معنی نشانیدن است

هجام باشد کشتن برون رشتن محفف نشتن باشد کشتن چون خالک کنایه از نشتن با کمال علم و آرام و هواری
 باشد و کنایه از خوار و زار و سرانگنده نشتن هم هست کشتن بفتح اول برون بگرد نام مرد بوده است کشتن بکسر اول
 برون زشتی بمعنی خوشی و نیکی باشد چه نشست بمعنی خوش و نیکی و کشتن بمعنی چون و چه حال داری هم هست کشتن
 بمعنی اول و ثانی نقطه دار بالف کشیده برون مشبها را پنجه شتر و کاک و کوسفند و امثال آن خورده باشند و باز از معده بدین آورند
 و بخایند و فرو برند و آنرا بگری جره گویند و بقیه گاه و علفی را نیز گویند که از رواب بازماند و آنرا بگری فتوار خوانند و بکسر اول هم
 آمده است کشتن بفتح اول با او معدوله بمعنی نشخوار است که نیم خورده علف ستوران و از کلبه بر آورده و خاییده شتران و امثال
 آن باشد کشتن بکسر با او معدوله برون کثور بمعنی نشخوار است که گفته شد و بعضی مکرر خاییدن و چنانچه هم زدند شتران
 و کوسفندان را نیز گفته اند فرو برده خود را کشتن طفلان آنچه باز عفران و غیره بردند تحت اطفال نویسند کشتن بفتح
 اول برون اشک درخت صنوبر و کاج را گویند کشتن بکسر بکسر اول و کاف فارسی و سکون ثانی و سکا
 مانند مدگر کم خورده و آنرا بگری هر شغور و عوة الهامین گویند کشتن بکسر اول و کاف فارسی و سکون ثانی و سکا
 فرشت و فتح دال ایجد اقرا و بیست صحافان و کفش دوزان و سراجان را که بدان پوست را بپزند و بپزاشند و آنرا شغور نیز گویند
 و بگری پارسیل خوانند و بفتح کاف فارسی هم آمده است کشتن بکسر اول و ضم کاف و سکون ثانی و نون و جیم کشتن
 باشد با و سرائکت یا دوسرناخن دست چنانکه بدرد آید و آنرا بگری قرص و بگری چدک خوانند کشتن بکسر
 اول و ضم کاف بمعنی تشکج کردن باشد که گرفتن اعضا است با سرد و انکت چنانکه بدرد آید کشتن بفتح اول و ثانی
 و سکون لام ملام ماهی را گویند و بمعنی دو چیز را بر هم درختن و چسباندن و دو چیز را با هم گرفتن و آمیختن و آمیزان
 معانی باشد چنانچه دو چیز را با هم بدوزد و بچسباند بکوب و بگری و بیارزد و بمعنی چنک در زدن و چسبیدن و در آمیختن چیزی هم هست
 که بران تثبت گویند کشتن بکسر اول و جیم و سکون ثانی و نون بلفظ زند و بازند خویش و تبار را گویند کشتن بمعنی اول
 و ثانی بواو کشیده بمعنی هوار و صاف و ساده و نرم و لغزنده و پخشونش و درشتی باشد کشتن بفتح اول و باو بمعنی مستی باشد
 که در مقابل شپاریست کشتن بفتح اول و در آنجائی کشیده نام شهر تخرانست کشتن بکسر اول و ثانی و سکون
 تختانی و بای ایجد بفتح فوازا است بمعنی بست و فرو خیزد و نیز گویند کشتن بکسر اول و ثانی و سکون تختانی مجهول و دال
 بمعنی سرد و خوانندگی و شعر باشد کشتن بکسر اول و ثانی محفف نشاندن بمعنی نهادن باشد کشتن بکسر اول و
 تختانی مجهول برون کلمه بمعنی نشین باشد که جا و مقام نشتن است مطلقا و آشنانه مرغ را نیز گویند کشتن بکسر اول و ثانی
 از دنیا و عالم است کشتن بفتح اول برون جرم پوسست و ناسم خام پیراسته را گویند که از آن بند کار در و امثال آن
 سازند کشتن برون نکلن قطب را گویند و آن نقطه ایست از فلک و پوست درون مقعر را هم گفته اند و امریشتن
 هم هست بمعنی نشین بیاز سبزی همی رختن با عین بد نقطه مشمل بر بیاز سبزی کشت و کنایه
 نعل نکندکن کنایه از بشتاب و تعجیل رفتن باشد و کنایه از در ماندن و در ماندن شدن هم هست نعل نعل
 بکون لام مالی و زدی باشد که بصدق و ندای ولایت خود بشکر خصم توی دهند تا از ناخن و تاراج آید باشند نعل
 بکسر اول کنایه از اضطراب و بیقراری باشد چه مرگه خوانند که شخصی را بجز درام کنند نام او را بر نعل آسیبی بکند و آن
 نعل را در آتش دهند و امسوفی چند که مناسب است بخوانند و آن شخص مضطرب گردد و درام شود نعل نعل بفتح ز
 نعل

کوشک کوسند و مرغی را که ایشان بکشند حرام است و نکاح زنان ایشان درست نیست و جمع دیگر گویند این طایفه ملائکه
و آفتاب را پرستش میکنند و روزی پنج نوبت سجده آفتاب کنند و گویند خدای تعالی عالم را آفرید و امر بتعظیم نورانیات فرمود از
ملائکه و کواکب چه ملائکه مفران عالم علوی و کواکب مدبران عالم سفلی اند و احوال عالم از خیر و شر و صحت و مرض همه با آنها
معلق دارد پس تعظیم ایشان واجب است و بیغ اول هم آمده است **تَعْوُ شَالِك** بیغ اول و سکون آخر که کاف باشد یعنی
تغوشا است که آتش پرست و کبر و جهود باشد و کسی را نیز گویند که از کفش و ملتی بکفش و ملت دیگر برود و بکسر اول نیز گفته اند
تَعْوُ شَاكِدِكُن از بپنی بدین دیگر شدن را اختیار دین دیگر کردن را گویند **تَعْوُ شَكْر** بیغ اول و واو مجهول و شین نقطه و از بعضی
تغوسه است که دل شکستن و تسکین دل شکسته دادن باشد و بعضی کوش فرادادن بعضی دو کس باشد که با هم آمده حرف میزنند
تَعْوَلِك بکسر اول و سکون آخر یعنی تغوشاک است که کبر و جهود و آتش پرست باشد **تَعْوَلِك** با واو مجهول بر وزن قبول نیز
را گویند که در محراب دامن کوه میجهت کوسفندان بسازند و بیغ اول زرف و عمو را گویند و بعضی راه دود دراز هم آمده است
و بعضی تمام و نهایت نیز گفته اند همچنانکه گویند فلانی در فلان هنر **تَعْوَل** است یعنی بخورد و نهایت آن رسیده است و در آن هنر
تمام است و بکسر اول زردبان و زیند پایه سقف دار را گویند و بعضی گویند پوشش سر زردبان است که بر بام خانه سازند تا باران
بدرون نیاید **تَعْوَلِك** با واو مجهول و لام بر وزن تنوره زلف خوبان را گویند **بِأَنْزِلِي هَمِي رِيُون بَانَا شَمَل**
بر پاتری لغت و کنایت **تَعْوَالِك** بکسر اول بر وزن چراغ قدح بزرگی را گویند که بدان شراب خورند **تَعْوَالِك** بیغ اول بر وزن
عوام یعنی سیاه قام و تیره رنگ باشد و چیزی زشت و زبون را نیز گویند **تَعْوَالِك** بیغ اول بر وزن طلا به معنی تمام است که تیره
رنگ و سیاه قام باشد و در عربی هم قلب ناسره را گویند **تَعْوَالِك** بر وزن هفت روضی باشد که در ولایت شیروان پیدا میشود
و آن سیاه و سفید هر دو میباشد سیاه را سوزند و سفید را در دریاها جگر برند و گویند در آن ولایت ^{سینه} که چون آزابکاوند و بکنند
نفت بماند چشم آب روان شود و معرب آن نقطه است **تَعْوَالِك** بیغ اول و سکون ثانی رجم کاغذ را گویند که بر آن چیزی نویسند
و در عربی بلند شدن پستان زن نوحه باشد پراهن او یعنی بلند می کرد پراهن بسبب برآمدگی پستان بهم میرسد و شخصی
را نیز گویند که در وقت سخن کردن آب و خپواز دهش بر آید **تَعْوَالِك** بیغ اول و سکون ثانی رجم کاغذ را گویند که بر آن چیزی نویسند
دمیده بود **تَعْوَالِك** بیغ اول بر وزن مخلوج چوپا را گویند که خمریان را بدان همن سازند و بیغ اول هم آمده است و بعرب
مد مک خوانند **تَعْوَالِك** بر وزن مضی محقق نفرین است که دعای بد باشد **تَعْوَالِك** بکسر اول و ثالث و سکون ثانی و ثانی
و ثالث ماضی نفرین کردن باشد یعنی دعای بد کرد **تَعْوَالِك** بکسر اول و ثالث یعنی نفرین کردن باشد **تَعْوَالِك** بیغ اول
و ثالث و سکون سیم پنقطه شش را گویند و آن کوشی باشد سفید رنگ منصل بیکر که پیوسته دل را باد دهد و نفس آید
پنهمین اعتبار گویندش و سپند را نیز گویند که عریان صدر خوانند **تَعْوَالِك** بیغ اول و ثالث کنایه از زمان است که در یک چشم بر هم زدنی بگذرد
تَعْوَالِك بیغ اول و ثالث کنایه از دراز نفس و پرکوی باشد **تَعْوَالِك** بر وزن حصیر بر آید و کوچک کنار را گویند و بعضی فریاد هم هست و
عریان کوز را گویند که از کرمین است **تَعْوَالِك** بیغ اول و کسرتانی و سکون تحتانی حکم و فرمانی باشد که سلاطین و حکام
میجمع شدن و گرد آمدن سپاه و لشکر نویسند **بِأَنْزِلِي هَمِي رِيُون بَانَا شَمَل** بر پاتری و کنایت
و کنایت **تَعْوَالِك** بیغ اول و کسرتانی **تَعْوَالِك** بیغ اول و کسرتانی **تَعْوَالِك** بیغ اول و کسرتانی **تَعْوَالِك** بیغ اول و کسرتانی
کنایه از جان است که روح باشد و زرد و سیم سره را میچ را نیز گفته اند **تَعْوَالِك** بیغ اول و کسرتانی **تَعْوَالِك** بیغ اول و کسرتانی
کنایه از جان است که روح باشد و زرد و سیم سره را میچ را نیز گفته اند **تَعْوَالِك** بیغ اول و کسرتانی **تَعْوَالِك** بیغ اول و کسرتانی

اول و ثانی رسکون زای فارسی و دال پینقطه مقنوح کوزه و مشربز سفالین را گویند و با این معنی با کاف فارسی هم آمده است
نیک بکسر اول و ثانی و سکون لام پس را مردن خوانند را گویند و بفتح اول و سکون ثانی هم گفته اند و با کاف فارسی هم بنظر آمده
نگو متن بفتح اول و نون مکسور بر وزن عد و فکن بلفظ نند و بازند بمعنی کشتن باشد **نگو** بفتح اول و ثانی بهمازده ماعل
نگوش باشد که بمعنی عیب جوینده و بدگوینده باشد و امر با این معنی هم هست بمعنی عیب جوینی و بدگوئی کن **نگو** همد بفتح اول و رابع که ما
باشد و سکون دال در آخر بمعنی سرزنش کند و عیب مردم گوید **نگو** هشت بفتح اول و کسر رابع و سکون شین نقطه دارد در آخر بمعنی
سرزنش و عیب گوئی و مذمت باشد و بکسر اول هم گفته اند یعنی مصدر نیز آمده است که عیب گفتن و مذمت کردن باشد **نگو** هشت
بر وزن فروزنده عیب جوینده و سرزنش کننده را گویند **نگو** همد بفتح اول بر وزن صیو حید ماضی نگو همد است بمعنی سرزنش کردن
عیب گفتن و مذمت نمود و بکسر اول هم گفته اند **نگو** همد کن بفتح اول بر وزن صیو حیدن بمعنی سرزنش کردن و عیب گفتن و مذمت
نمودن باشد و بکسر اول هم گفته اند **نگو** همد بفتح اول بر وزن صیو حیده بمعنی ناپسندیده و عیب کرده شده باشد و قابل سرزنش
و ملامت را نیز گویند **بیان** از هر چه در نون با کاف فارسی مثل بر بیست و یک لغت و کنایت **نگ**
بفتح اول و سکون ثانی کام را گویند که سفید دهانست **نگار** بر وزن شکار بمعنی بیث باشد که عریان صنم گویند و بمعنی نقش و
مرادف نقش هم هست همچون نقش و نگار و نقشی که از هنر بدست و پای محبوب کنند و نگارنده و نقش کننده را نیز گویند و امر با این معنی هم
یعنی بنگار و نقش کن و کنایه از محبوب و معشوق و شخصی است که او را بسیار دوست دارند **نگار** خانم خانه را گویند که بقتش و
نگار آراستد باشند بمعنی نقاشی کرده باشند **نگار** شت بسکون شین و نای قرشت ماضی نگاشتن است بمعنی نوشتن و نقش کردن
و ساختن **نگار** شتن بکسر اول بر وزن فراشتن بمعنی نوشتن و نقش و نگار و نقاشی کردن باشد **نگار** شتن بمعنی نقش کرده شده
و نوشته و ساخته شده باشد **نگار** آن بکسر او، بر وزن لبران بمعنی منظر و پهنده و تامل کننده باشد **نگار** ستن بکسر اول و
فتح ثانی مخفف نگار است که بمعنی نگاه کردن و دیدن باشد **نگار** شتن بکسر اول و سکون آخر که شین نقطه دارد باشد بمعنی نگار ستن
باشد که نگاه کردن و دیدن است **نگار** یکن بر وزن دو دیدن بمعنی نگارش باشد که دیدن و نگاه کردن است **نگار** یکن بسکون سبن
بفقطه و فتح نونانی بمعنی نگاریدن است که نگاه کردن و دیدن باشد **نگار** یکن بفتح اول و ثانی و سکون زای فارسی و دال مقنوح کوزه و مشربز
سفالین را گویند **نگار** یکن بفتح اول و سکون ثانی و کسر زای نقطه دارد و رای پینقطه مقنوح بدال زده مخفف نگار است بمعنی چاره
نباشد و ملاجی نیست **نگار** یکن بمعنی چاره نباشد و علاج نبود **نگار** بفتح اول و سکون ثانی و لام انگر خشن تمام ندیده باشد یعنی
پس که مزلف شده باشد **نگار** یکن بکسر اول بر وزن نکندن بمعنی آجیده کردن جامه و بخیه کردن سوزنی باشد **نگار** یکن بر وزن نکند
بخیه و آجیده جامه و سوزنی را گویند و بمعنی و نهند هم گفته اند یعنی آنچه در زیر زمین و غیره پنهان کنند و در لفظ دیگر و نهند نوشته بود
و ان از اربست جولا مکان را **نگار** یکن با سین پینقطه بر وزن نکو کار مخفف نکو نسا است بمعنی هر چیز که آزار سازد و آنچه باشد
و کنایه از شخصی هم هست که از جمال سر برافکنده باشد **نگار** یکن بکسر اول بر وزن فسون بمعنی خم شده و کوز و سرد در زیر افکنده باشد
نگار یکن بفتح طهای حلی و سکون شین و نای قرشت کنایه از آمانت **نگار** یکن بمعنی مخفف نگارنده و نگاه دارنده
باشد **نگار** یکن بکسر اول و ثانی بختانی رسیده و سین پینقطه بالف کشیده نام چنکی خسر و پروریز بوده و او نیز مانند باربد عدیل و نظیر
نداشتند و سر و خسر وانی از اوست **بیان** از هر چه در نون با لام مثل بر بیست و یک لغت **نگار** بفتح اول و سکون ثانی
و جیم فارسی و طوبی و نیل و زهر را گویند **نگار** یکن بکسر اول بر وزن سرشک مردم و ام دارد و ترخ دارد را گویند و **نگار** یکن با سین پینقطه هم

و شین هم تبدیل میباید و بضم اول هم بنظر آمده است **تَمَوَّلَتْ** بفتح اول و ثانی بر او کشیده و بکلف زده نشانه نبر را گویند که هدف
باشد **تَمَوَّلَتْ** بفتح اول و نون آخر یعنی نا تمام و ناقص و بکار نیامده و زشت و باز گویند و شبیه رمانند باشد و بکسر اول هم بنظر آمده است
تَمَيَّدَتْ بفتح اول بر وزن **دَمِيْدَتْ** ماضی نمیدانست یعنی سبیل کرد و توجه نمود و نم کشید و امیدوار شد و بضم اول مخفف نا امید **تَمَيَّدَتْ**
باشد **تَمَيَّدَتْ** بفتح اول بر وزن **دَمِيْدَتْ** یعنی سبیل کردن توجه نمودن باشد و بضم اول نو مید و نا امید شدن را گویند **تَمَيَّدَتْ**
بفتح اول بر وزن **دَمِيْدَتْ** یعنی سبیل کرده و توجه نموده و نم کشیده باشد و بضم اول نو مید شده و نا امید گردیده را گویند **تَمَيَّدَتْ** بضم
اول مخفف نو میدی و نا امید باشد **تَمَيَّرَتْ** بفتح اول بر وزن **بَدِيْرَتْ** یعنی شرح باشد که آشکارا کردن و ظاهر نمودن است **تَمَيَّرَتْ**
اندک را بمعانی بسیار بیان کنند **بِيْاَزِيْدِيْسِيْثٌ** و **بِيْاَزِيْدِيْسِيْثٌ** و **بِيْاَزِيْدِيْسِيْثٌ** **تَمَيَّرَتْ** بفتح اول
بر وزن **سَنَكٌ** یعنی زشت و عیب و عار باشد و **بَلَعَتْ** زنده و بازند ما کیان را گویند که مرغ خانگی است و بمعنی **جِنَكٌ** و **عِدَالٌ** هم آمده است
تَمَكَّسَتْ بر وزن **سَنَكٌ** و بمعنی صغ است و صغ در لغت گردیدن از صورتیست بصورت دیگر که بدتر و قبیح تر از صورت اول باشد
و با سلاخ اهل ناسخ است که روح انسانی بعد از فراغ بدن بصورت یکی از حیوانات دیگر جلوه گزیند **تَمَكَّسَتْ** نامگر بر وزن و بمعنی
جِنَكٌ نام است **جِنَكٌ** بمعنی **جِنَكٌ** و **عِدَالٌ** هم آمده است و نظم و نثر را نیز گویند که بطریق مجرب و کوی و عیب جویی نوشته شده باشد
تَمَكِّيْنٌ بر وزن **سَنَكِيْنٌ** بمعنی عیب دار و معيوب و زشت شده باشد **بِيْاَزِيْدِيْسِيْثٌ** و **بِيْاَزِيْدِيْسِيْثٌ** و **بِيْاَزِيْدِيْسِيْثٌ**
بِيْاَزِيْدِيْسِيْثٌ و **بِيْاَزِيْدِيْسِيْثٌ** **تَمَكِّيْنٌ** بفتح اول و سکون ثانی معروفست که تقبض کند باشد و باین معنی بضم
اول هم در سنست و دلبر و هلووان را نیز گفتند و بمعنی ناله و زاری هم آمده است و امر باین معنی هم هست یعنی ناله و زاری کن حرکت
و جنبش و لرزه نیز گویند و امر بر زدن و جنبانیدن هم هست یعنی بر زدن و بجزان و پیمان **تَمَكِّيْنٌ** بر وزن هوا چندان معنی دارد و آنست
و **تَمَكِّيْنٌ** و آواز و ناله را گویند عموماً خواه از انسان باشد و خواه از مرغان **تَمَكِّيْنٌ** نام مقامی است از جمله دوازده مقام موسیقی است جمعیت
و سامان و سرانجام و کثرت مال و توانگری و نیکی حال و در توقا باشد **تَمَكِّيْنٌ** ساز و سرانجام و ساختن کارها باشد **تَمَكِّيْنٌ** روزی و خوراک را
گویند و بر بی قوت خوانند **تَمَكِّيْنٌ** سپاه و لشکر را گویند **تَمَكِّيْنٌ** که در کان باشد و بر بی رحمن خوانند **تَمَكِّيْنٌ** که کنار و پاینده باشد **تَمَكِّيْنٌ** بمعنی فرزند
و فرزند زاده و نبیره باشد **تَمَكِّيْنٌ** پیشکشی را گویند که نزد سلاطین فرستند تا از تاخت و غارت این باشند **تَمَكِّيْنٌ** از نامها مغولان و نام
سازبت که نوازند نام آتش پرستی هم هست **تَمَكِّيْنٌ** توشه و آذوقه راه را گویند **تَمَكِّيْنٌ** بزرگترین و بهترین هر چیز باشد **تَمَكِّيْنٌ** و
بر جستن و فرجستن شاطران باشد و در عربی خسته و رانده فرما را گویند و بمعنی جدائی و آگاهی هم هست **تَمَكِّيْنٌ** بفتح اول هم
و سکون سبب بنقطه و فتح فوقانی باغی را گویند که درختان آن نوانداخته باشند و باین معنی **تَمَكِّيْنٌ** خای نقطه دار هم آمده است **تَمَكِّيْنٌ** خانک
باغی نقطه دار بر وزن **سَلَامَانٌ** بمعنی زندان و بندی خانه باشد **تَمَكِّيْنٌ** بفتح اول بر وزن بناختن بمعنی سرانیدن و بانگ زدن
و خوش کردن و نوازش نمودن و برادر رسانیدن باشد **تَمَكِّيْنٌ** بفتح اول بر وزن بناختن بمعنی خیر و خیرات و تکلفات و انعام است
باشد **تَمَكِّيْنٌ** بفتح اول بر وزن و بمعنی نواخته است که باغ نوانداخته باشد **تَمَكِّيْنٌ** بر وزن سواد سوراخی را گویند مانند مغزنی بیخته
پنهان کردن چیزها و بمعنی زبان هم هست که بر بی نقصا گویند و بمعنی زبان هم بنظر آمده است که هر بان لسان خوانند و ظاهر این
در معنی تحریف خوانی شده باشد **تَمَكِّيْنٌ** **تَمَكِّيْنٌ** بر وزن قلاوه بمعنی نبیره باشد که فرزند زاده است عموماً و پسر زاده را گویند
خصوصاً و فرزند غیر پدر گرامی را نیز گفتند **تَمَكِّيْنٌ** بفتح اول بر وزن هزار چیزی باشد **تَمَكِّيْنٌ** که آنرا از زلفها بافند و بر خیمه و زیند و
گاهی پارچه را بدان بر پشت چار و احکم بندند و بضم اول هم آمده است **تَمَكِّيْنٌ** بضم اول و کسورای فرشت و سکون سبب بنقطه

خیار دراز را گویند **نَوَاحِیَ** بفتح اول و دای فرشت و هاروزن جفا کشان چیزی باشد که بشمار او اهل نبرد کسی که خبر خوش
 آورده باشد بدهند و بخندار منان و مزد گانی را نیز گویند **نَوَاحِیَ** برای فرشت بریدن زاریدن ناجا و دیده فرو بردن باشد
 و عریان بلیغ گویند **نَوَاحِیَ** بر وزن نماز نوازش و نواختن و نوازنده باشد و امر نواختن هم هست یعنی بنوازد و بعضی و لجوی هم آمده است
نَوَاحِیَ برای بریدن کدازاده پسر زاده و دختر زاده را گویند چه نوا یعنی فرزند هم آمده است **نَوَاحِیَ** بفتح اول و دایع بالف
 کشیده و بنون زده معنی نوازش گنان باشد و بعضی نوازنده و نوازنده که خواننده باشد هم آمده است و امر باین معانی نیز هست یعنی
 بنوازد و بنوازد و لجوی کن **نَوَاحِیَ** بفتح اول بر وزن سر لیدن معنی نواختن است که بر او در سایندن و خوش کردن و خواندن باشد
نَوَاحِیَ بضم اول و سکون سین بفتح بر وزن گذاختن و دهواری را گویند که از خشک و آجر بر آورده باشند **نَوَاحِیَ** بفتح اول
 و سین بفتح معنی بنیره باشد که فرزند زاده است عموماً و دختر زاده را گویند خصوصاً **نَوَاحِیَ** بضم اول بر وزن گذاشتن معنی
 خشک و آجر و دهواری باشد که از خشک و آجر سازند و معنی هم و خمیده و کج هم بقرار آمده است **نَوَاحِیَ** بفتح کاف فارسی بر وزن
 سراسر خواننده و سازنده را گویند **نَوَاحِیَ** بضم اول و لام و ضم بای امجد و سکون رای فرشت کار را گویند و بعضی سکین خوانند
 و بفتح بای امجد نواله برنده را بر نواله بردن باشد **نَوَاحِیَ** بفتح اول و کسر لام بر وزن دو آیدن معنی نالیدن و زاری کردن و
 جنبیدن باشد **نَوَاحِیَ** بر وزن بدان معنی خرامان و جنبان باشد یعنی حرکت گنان و بعضی از این حرکت حرکتی را گفته اند که طغیلاً
 در وقت چیزی خواندن کنند و مردم بهنگام ادرجه خواندن با در محل فکر و خیال و اندوه و غم و الم صادر شود و بعضی لرزان و تالان
 و زاری گنان و فریاد زنان هم هست و اصل معنیش نیز این است چه ناله باشد و الف و نون در اینجا الف و نون صفتی است و **نَوَاحِیَ**
 و جنبیده و نالیدن و جنبیدن را گفته اند و کوز و خم شده و خمیده و دونه کرده را نیز گویند و بعضی گفته اند که در مقابل
 نوا باشد و لاغر و ضعیف را نیز گویند و بعضی آگاه و هوشیار و آگاهی و هوشیاری هم هست و اسبی را نیز گفته اند که رنگش میان
 زرد و بور باشد **نَوَاحِیَ** بر وزن دو آیدن مصدر نوان است که معنی فریاد و ناله کردن و جنبیدن باشد و بعضی آگاه شدن
 و آگاه شدن و بنا کردن و آوردن و جنبانیدن باشد **نَوَاحِیَ** بفتح اول و کسر لام معنی ناله کردگان جان باشد چه نوا یعنی رهن و کردگان
 هم آمده است **نَوَاحِیَ** بفتح جیم فارسی نام نوا و لحنی است از موسیقی **نَوَاحِیَ** بفتح کاف یا خای نقطه دار نام نغمه
 از موسیقی **نَوَاحِیَ** بضم اول و کسر لام است گویند بار بدجهری که در فن بر بطن نوازی استاد بوده بنای لحن و افغانی
 خود را در مجلس خسرو پرور بر بستر نهاده بود یعنی نظم نخواست و آن صبیح بود مبتنی بر مدح و آفرین خسرو این قسم افغانی و لحن و خسرو
 خوانند چه خسرو را پسند خاطر شده باین نام موسوم ساخت و نوا یعنی خسروان هم گفته اند بحد فخر **نَوَاحِیَ** بفتح اول بر وزن سر آیدن
 معنی ناله و فریاد کردن و بانگ بر آوردن باشد **نَوَاحِیَ** بفتح اول بر وزن سلاطین معنی زیبا و آراسته و نوبه دیده آمده و نوازه باشد و آراستگی
 و زینت خاندان را نیز گویند و شخصی را نیز گفته اند که آئین تازه و رسم نویی امدات کند **نَوَاحِیَ** بفتح اول و کسر لام معنی جوان سبیدی را
 گویند که از پید بافت باشند و بای امجد پادشاه زاده را میگویند **نَوَاحِیَ** بفتح اول و کسر لام معنی اول و در او بر وزن همسایه هر چیز نو در آمده را گویند عموماً
 و موه نوره سبده و پیش رهن و خصوصاً و عریان با کوره خوانند و هر چیز را نیز گفته اند که دیدنش چشم را خوش آید و پسند طبیعت باشد
 و آن را برین طرف خوانند و بعضی بفتح هم بقرار آمده است **نَوَاحِیَ** بفتح اول بر وزن شوکت نقاره را گویند که در اوقات شب در روز نوازند
 و آن در زمان سکندر سه نوبت بود بعد از آن چهار کردند و در زمان سلطان سخر پنج نوبت شد بسبب آنکه دشمنان سلطان جمعی را
 بجهت هلاک او نشاندند و هر یک کردند و سلطان روز بروز ضعیف و نحیف میشد و تا بان آترمان نبراست در یافتند و فرمودند که خبر

خوش بام کشاند **تومر کسین** بکسر رای فرشت رنخ بای فارسی اشاره بحضرت رسول صلوات الله علیه باشد **تومر کی**
 بفتح اول و ثانی و سکون ثالث و دال ایجد یعنی بیج و ناب و بیچی که در چیزی افتد و نام اتراری است جو لا مکان را و آن چوبی است
 مدور و طولانی یعنی اسطوانی که مرتد را که از پارچه باشد شود بر آن چوب پیچند و شبیه می مانند و هم قدر هم پهنای هم وزن و برابر این کوزه
 و بعضی اند و خند جمع آمده باشد و جنک و نادر و خصوصیت را نیز کشاند و بعضی پسندیده و در خورد و لایق و پسند کرده شده هم آمده است
 و نور پیراهن را نیز کشاند یعنی دامن پیراهن که آزاد اشکتند و بد و زند و فاعل نور پیراهن باشد که پیچیده است همچو تیره نور و این
 معنی هم هست یعنی نبود و بی بیج و بیخ اول و سکون ثانی مجهول و ثالث و رابع نام اصلی شهر کا زبولست **تومر کی** کن بفتح اول بود
 فلان منصف نور پیراهنست که بعضی پیچیدن و طی کردن باشد و نور در این کشاند و آن چوبی باشد که آنچه از جامه باشد پیش و بر آن
 پیچند **تومر کی** بفتح اول و ثانی و رابع یعنی پیراهن باشد که بر پی قبضه گویند و بعضی تن پیراهن را کشاند و قبایل و مجمل را هم
 میگویند و بعضی پیچیده و نور دیده هم آمده است **تومر کی پلنگ** بفتح اول و ثانی مصدر نور داست یعنی پیچیدن و طی کردن و بی نام
 و نشان ساختن را نیز کشاند و بعضی نکره کردن و گذاشتن هم آمده است **تومر کی مسای** بکسر ثالث و سین بالف کشیده یعنی
 نور یکدودت و نور هجره باشد یعنی نور محض و نور محبت که نور الهی است **تومر عذرا** کنایه از نور عیسی و مریم است **تومر کسین**
 کنایه از اشکار کردن و دیدن و ظاهر نمودن و کشودن و التفات کردن و بینک گفتن باشد **تومر کسین**
 بضم هم اشاره بسرد کاینات صلوات الله علیه است **تومر کسین** بفتح اول و ثالث بر وزن سرینجه تالاب و استخر را گویند **تومر**
تختین بکسر ثالث و فتح نون دوم یعنی نور پیراهن است که اشاره بحضرت رسول حکم باشد **تومر کند** بضم اول بر وزن نمونید
 یعنی ترجمه باشد یعنی لفظی را از زبانی بزبان دیگر معنی گفته شود **تومر کسین** یعنی روز نواست و آن دو باشد یکی نور روز عام و دیگری
 خاصه نور روز عام و روز اول فروردین ماه است که آمدن آفتاب باشد بنقطه اول حمل و رسیدن او بان نقطه اول بهار است گویند
 در این روز خدای تعالی عالم را آفرید و هر هفت کوكب در اوج ندر و پر بودند و اوجات هر دو نقطه اول حمل بود در این روز حکم شد که
 سپر رود و در آید و آدم و نورا در این روز خلق کرد پس بنا بر این این روز را نور روز گویند و بعضی کشاند که چشمید که او اول جم نام داشت
 و عریان او را منوشخ میگویند سپر عالم میگرد چون با ندر با پنجا رسیده فرمود تخت مرصعی را در جبالندی در میان شرق گذارند
 و خود تاج مرصعی بر سر نهاده بر آن تخت نشست همین که آفتاب طلوع کرد بر توش بر آن تاج و تخت افتاد شعاعی در نهایت روشنی پدید
 آمد مردمان ازان شاد و ماسندند و کشند این روز نواست و چون بزبان پهلوی شعاع را شید میگویند این لفظ را بریم از فرزند و ادا
 چشمید خوانند و جشن عظیم کردند و ازان روز این رسم پیدا شد و نور روز خاصه روزیست که نام آن روز خردا است و آن ششم فروردین
 ماه باشد و آن روز هم چشمید بر تخت نشست و خاصا را طلید و رسمها آنکو گذاشت و گفت خدای تعالی شما را خلق کرده باید که با آنها پاکیزه تن
 بشوید و غسل کنید و بجزه و شکر او مشغول باشید و هر سال در این روز همین دستور عمل نمایند و این روز بنا بر این نور روز خاصه
 خوانند و گویند اکاسره هر سال از نور روز عام تا نور روز خاصه که شش روز باشد چهار ماه مردمان را بر آورده و زندانیان را آزاد کردند
 و مجریان را عفو فرمودندی و پیش شادی مشغول بودندی و عرب آن نور روز است **تومر کسین** بضم اول نور روز خاصه است که ششم
 فروردین ماه باشد و نام صلابت از موسیقی **تومر کسین** نام شعبه ابست از مقام نوا که آن نام نغمه ابست از موسیقی
تومر کسین خاصه ششم فروردین ماه است و شرح و بسط آن در لغت نور روز مذکور شد **تومر کسین** نام نغمه ابست
 از موسیقی **تومر کسین** اول فروردین ماه است که شرح و بسط آن در لغت نور روز کشند **تومر کسین** بفتح اول و ثالث و سکون

ثانی چوبی را گویند که سفید خاند را بدان پوشند و بنیم اول معروفست و از اعرابان حلاق الشکر گویند با ما بنقطه **توقیر هائیک**
 بفتح اول و کما بالف کتبه بر وزن همزان یعنی نورها است و آن چیزی باشد که شش برسم مخفف و در مغز از جان بیاید و در شکر
 نیز گویند که شکر برسم راه آورد در خدمت اکابر و سلاطین خوانند و مزدگانی و خبر خوش را هم میگویند و صله و جازه شعر را هم
 گفته اند **توقیر هائیک** بر وزن لن ترانی یعنی نورها است که مخفف و در مغز و راه آورد و مزده و خبر خوش و صله شعر باشد **توقیر هائیک**
 بنیم اول و فتح تالی قرشت بر وزن پوشیده یعنی در سینه و تصور کرده و مجاطر آورده **توقیر** بنیم اول و سکون ثانی مجهول و ذکا
 نقطه دار مخفف هنوز باشد و درخت صنوبر و کاج را نیز گویند **توقیر** بنیم اول و سکون ثانی مجهول و زای فارسی یعنی دریم
 نوز است که کاج و صنوبر باشد و بعضی گویند درختی است مانند صنوبر که پوست سبز و حرم است **توقیر** زای فارسی نقطه دار
 بر وزن او تا و نام دهی است در خراسان از اراضی طوس و در آنجا بندگی آورده است **توقیر** زای **کان** چمن یعنی نور سنگان چمن است
 که نهاله و شاخها نود میده و گلها و شکوفهها نوشگفته چمن باشد **توقیر** زای فارسی بر وزن سوزان نام در خانه است با نهب
 و شور بسیار و زیاده و صلا و بانگ سهمنال را نیز گویند **توقیر** زای فارسی بر وزن سوزن و درخت صنوبر و کاج را گویند **توقیر**
 بفتح اول بر وزن از نرنگه یعنی نور و از کتبه باشد **توقیر** زای فارسی بر وزن روزه گیان جامد را گویند **توقیر** زای
 با ثانی مجهول بر وزن طوس فوس قرح را گویند و تقلید حرف زدن و گفتگوی شخصی کردن را نیز گفته اند **توقیر** بنیم اول و سکون ثانی
 مجهول و سین بنقطه و فتح فومانی صدای گیر را گویند که در کالو میچید **توقیر** با ثانی مجهول بر وزن بوسه فوس قرح را گویند و این
 با شین نقطه دار هم آمده است **توقیر** زای فارسی بفتح اول و صدای قرشت بر وزن لوزینه یعنی بخت و مباحثه باشد **توقیر** بنیم اول بر وزن
 کوش مخفف بنوش است که از شنیدن و کوش کردن باشد و یعنی نوشیدن و آشامیدن و کوارا و ساز کار هم آمده است و امر این دو
 معنی است یعنی کوش کن و بنوش و بیاشام و معنی ما علم است که کوش گفته و شنونده و آشامنده و نوشنده باشد و معنی
 کوارا باد و بنوش جان با دم گفته اند و تر باک و باز هر و شهد و عمل را هم گفته اند و کلیه از آب حیوة و حیوة که معنی زندگی باشد هم است
توقیر زای بنیم اول بر وزن دو دایه نام زینت که پادشاه بر دوش بوده و آب حیات را نیز گویند **توقیر** زای بفتح اول بر وزن بغداد نام
 شهر است من خیز و بدین سبب مذکور بخوان آنست **توقیر** زای بفتح اول و ضم خامس که دال باشد و سکون زای قرشت
 دار و نبت کافی که بیشتر سفید کران کار فرمایند و معدن آن کوهی است در نواحی هم رقت و نیز کوهی است در نزدیکی مغان که
 از توابع کرمانست و بدان کوه غار نبت و از آن غار مجاری بر می آید و منجم میشود و این قسم بهترین انعام است و قسم دیگرش از داش خشت
 پزی و کلن حمام ماصل میشود و از ارباب صنعت عقاب و نسر طار و مشاهد گویند و عربان ملج بویته خوانند سفیدی چشم را نافع است
توقیر زای با ذال نقطه دار یعنی آذر نوش است که نام آنشکده دریم باشد از جمله هفت آنشکده فارسیا و نام پهلوان هم بوده است
 و در موبد الفضل یعنی اول میهای عرب اول نای قرشت آمده است **توقیر** زای بابای ایجد بر وزن او سناد نام پرده است از نوک
 بکار و آنهم بنم و لغت است از وسعتی **توقیر** زای بفتح اول یعنی نوش با د است که برده از نوای چکارک باشد **توقیر** زای
 بفتح اول و ثانی و سکون ثانی و نای قرشت ماضی نوشتن است یعنی فرو پیچید و در نویدید و بکار اول و ثانی ماضی نوشتن است
 یعنی کتابت کرد و در تم نمود و بنیم اول و سکون ثانی مجهول و ثالث و رابع ماضی نوشیدن یعنی نوشید و آشامید چه در فارسی و دال
 و نام در هم بند بل میباید **توقیر** زای بکار اول و ثانی معروفست که چیزی نوشتن و کتابت کردن باشد و بنیم اول هم بنم آمده است
 و بفتح اول و ثانی یعنی در نویدید و ملج کردن و پیچیدن باشد و بر وزن ماضی نوشیدن و آشامیدن باشد **توقیر** زای
 بکار

بکسر اول و ثانی یعنی کتابت کرده شده در تم نموده و بفتح اول بمعنی پیچیده و در نوردیده باشد **نوش خورش** بر وزن نوش خور نام بود
پنجم است از نامهای مملکتی **نوش** یا **نوش** زبان دیار مر را گویند یکی از نامهای شرابست و بعضی گویند نوش دارد کتابی از
شرابست نام مجونی هم هست **نوش** و **نوش** و **نوش** مخفف نوشیروانست و او بمعنی رب انسان رب انسان بمعنی جبرئیل است
و بمعنی عادل هم هست و نام پادشاهی هم بود که پیغمبر یا صلعم در زمان او بظهور آمد و مزدک حکیم که صاحب مذهب ابا مذهب بود با
مشاوره مزارکس از تابعان او بیستم فرستاد و کوشکی که از ایوان کسری گویند بنا کرده اوست و عریان ابو شیردان خوانندش با پای
ایمید **نوش** کیا بکسوف فارسی و تخانی بالف کشیده غلصه را گویند و از زبان کوهی خوانند هر کس که بکثیرت از وی بیاشنا
تا یکسال از زندگی مارد عقب و جمیع کزندگان این باشد **نوش** کبکنا بفتح لام و بای ایمید تخانی رسیده و نون بالف کشیده
نام نوابست از موسیقی **نوش** که با هم بر وزن نوشنده بمعنی کوارا و کوارنده باشد **نوش** بفتح اول و ثالث و سکون ثانی
و او بمعنی حادث باشد که در برابر قدم است **نوش** بفتح اول و ثالث و سکون ثانی و ظهورها پادشاه نوجوان را گویند و نوب
را هم گفتند و بضم اول و ثانی مجهول و تخانها مخفف انوشه است که بمعنی خوش و خوشا و خوشی و خوشحال و حرم باشد و بمعنی غم بود
و تیمار داشتن هم هست و قوس قزح را نیز گویند **نوش** و **نوش** و **نوش** مخفف نوشین و روانست یعنی جان شیرین چه نوشین بمعنی شیرین
و روان چار را گویند و نام پادشاهی هم بوده عادل که پیغمبر یا صلعم در زمان او ظهور کرد **نوش** بر وزن نوشین بمعنی کوارا
و شیرین باشد و مخفف نوشین هم هست که گوش کردن و شپیدن باشد **نوش** یا **نوش** بمعنی شراب کوارا باشد چه نوشین
معنی کوارا و پاره شراب را گویند و نام کهن پست و هشتم است از سی لحن بارید و نام نوابست از موسیقی **نوش** و **نوش**
معنی جان شیرین است چه در روان بمعنی جان و نوشین بمعنی شیرین باشد **نوش** بر وزن نوشین بمعنی نوشین پاره است که
شراب کوارا و نام نوانی باشد از موسیقی **نوش** و **نوش** بمعنی نوزادگان چمن است که آنها را شاهان نوردیده و کلهها
و شکونها نوشکنند باشد **نوش** و **نوش** و **نوش** کنایه از درختان شکوفه کرده باشد و از انومرد و شانورد و ذنوع و همان
همه هم میگویند **نوش** بر وزن دوع نام موضعی است نزدیک بدشت تیحاق **نوش** بضم اول بر وزن صوف صدائی که از کوه
و عمارت عالی و حمام و چاه و غیره باز کرد و در شور و غوغائی را نیز گویند که از کثرت جانوران و مردم خیزد و آواز فریاد کردن سک
هم گفتند چه هرگاه سک بانگ زند و فریاد کند گویند سک می نوند و بفتح اول در عربی بمعنی کوهان شتر است و دراز را نیز
گویند که در مقابل کوتاه است **نوش** و **نوش** و **نوش** اول و نای بالف کشیده و بین نقطه و ازده نام شهری و مدینه است **نوش**
مخفف نوشتم بمعنی بنفتم باشد که از افتادن است **نوش** بمعنی بنفتم بمعنی بنفتم باشد که از افتادن است **نوش**
کوفه شور و غوغا و صدا و آواز بلند را گویند **نوش** بر وزن کوشیدن بمعنی غریبیدن باشد و بر هم خوردن و شوریدن مردم را
نیز گویند و بمعنی صدا کردن باشد و عموماً و صدائی که از لپاری مردم و جانوران دیگر هم رسد خصوصاً و بر بی همراه خوانند
و بمعنی جنبیدن هم بظن آمده است **نوش** بفتح اول و سکون ثانی و کاف سرقلم و سرکار و در خنجر و سنان و خار و آهنی که بر بی
موزه حکم کنند و سر هر چیز که تیز باشد و بعضی سرها انگشتان و مقدار مرغان را نیز گفتند و بمعنی منقار مرغان بضم اول هم آمده است
نوش بضم اول و فتح کاف و سکون رای فرشت نام پادشاهی بوده است و چا که و ملازم را نیز گویند **نوش** بفتح اول و ضم کاف
فارسی بر وزن کم شماره مرزه کوی و پر کوی را گویند **نوش** با ثانی مجهول و کاف بر وزن موبند نوبسته و نوحا سندر را گویند
نوش با و بر وزن و معنی نوحا و است که مرزه کوی و پر کوی باشد **نوش** بضم اول و کاف فارسی بر وزن

و بضم اول و ظهور ما عده و لیست که آنرا ببری شعر میگویند را اشاره بر نفلک و نه سوراخ قالب آدمی باشد که آن دو سوراخ
 گوش و در چشم و دو سوراخ بینی در همان دو سوراخ پیش و پس است و بفتح اول و خفای ثانی اشاره معنی لیاقت میکند همچو شامان
 و بزرگان و در ویشانه و تفسیر لای نغی عربی هم هست **نهای** بکسر اول ما ضی نهادنت که بمعنی گذاشتن باشد و بنیاد و پشت
 و خلقت و طبیعت و باطن را نیز گویند و بفتح اول بمعنی طرز و روش و رسم و عادت باشد **نهای** کی برون نهاد کی جامه و لباسی را
 گویند که در روزها عید و روزهای مهم و دیدن مردمان بزرگ پوشند و بپوشانند و بپوشانند و بپوشانند و بپوشانند **نهای**
 بفتح اول برون بهار مخفف نامها است که چیزی نخوردن از با ماداد باشد تا مدتی از روز و در عربی از وقت طلوع صبح ماد
 تا وقت برآمدن آفتاب و بجز خرچال و سنگ خوارک را نیز گویند و بکسر اول بمعنی ترس و بیم و کاهش و گذاشتن باشد و باین
 معنی بفتح اول هم گفته اند **نهای** بفتح اول برون هزاره بمعنی نامهای است و آن طعامی اندک باشد که بدان ناشناخته **نهای**
 برون هزاره بمعنی نهاره باشد که طعام اندکی است و بدان ناشناخته **نهای** بفتح اول مصدر نهاد است که چیزی خوردن
 اندک باشد و بکسر اول بمعنی گذاشتن و کاستن بدن و ترسیدن و راه کردن و باین معنی بفتح اول هم آمده است **نهای** بضم اول
 برون گذازنی و کوسفتندی را گویند که پیش پیش کله کوسفتندان براه رود و ببری گزار خوانند و بطریق استعاره بر سروران و
 پیشوایان قوم اطلاق کنند و باین معنی بفتح اول هم آمده است و بکسر اول بمعنی ترس و بیم باشد و امر ترسیدن و راه کردن هم هست
نهای بفتح اول بمعنی ترسیدن و راه کردن و باین معنی بفتح اول هم آمده است **نهای** بضم اول
 را گویند **نهای** بکسر اول برون وصال درخت موزون نورستند و نوشتانده را گویند و بمعنی بستن و نهالی و نوشتن هم آمده است
 و بمعنی شکار هم هست چه شکارگاه را **نهای** کاه هم میگویند **نهای** کاه برون و معنی شکارگاه باشد و کینکاه سیاه را نیز گویند
نهای برون و معنی شکارگاه باشد که مخفف شکارگاه و کینکاه باشد **نهای** بکسر اول برون پیاله درخت موزون نور
 باشد و شامها درختی را نیز گویند که سیاهان بر سر آن جامها کهنه ببینند و بر یکجانب دام بر زمین فرو برند تا جانوران از آن دم
 بجانب دام آیند و بمعنی شکارگاه و کینکاه سیاه هم آمده است **نهای** کاه بکسر اول بمعنی شکارگاه و کینکاه باشد
 چه **نهای** بمعنی شکار هم آمده است **نهای** کاه بکسر اول و فتح کاف فارسی مخفف **نهای** کاه است که شکارگاه باشد **نهای**
 بفتح اول و کسر هم برون سلاطین بمعنی آنکه باشد که در آن حداد میگویند و باین معنی بفتح اول هم آمده است که **نهای**
 برون تمامی باشد **نهای** بکسر اول بفتح بای فارسی کنایه از فرشتگان و ملائکه باشد و ببری و امثال ایشان را نیز گویند
نهای خانم برون میان خانه کچینه و مخزن را گویند که در میان دو دیوار یا گوشه خانه بسازند و خانه را نیز گویند که در زیر زمین
 سازند جهت نشستن در هوا که گرم و ببری حفزه خوانند **نهای** کج بفتح و ال دای بنقطه بمعنی **نهای** خانم است که کچینه و مخزن و
 خانه زیر زمین باشد **نهای** بکسر اول و فتح و او سکون نون و ال ایجد بمعنی شهر آوند چمنه بمعنی شهر باشد و آوند تلفظ و
 از آن را گویند و در آن شهر بسیار میساختند و بمعنی شهرستان هم آمده است و بفتح اول هم هست که برون و ماوند باشد و آن
 از عراق هم است و نوح بانی آن شهر بوده و آنرا نو ماوند میگویند یعنی نوح تخت و نوح مسند چوبی تخت نوح بوده و آوند
 بمعنی تخت و مسند هم آمده است و بکثرت استعمال **نهای** خوانده و نام شعبه هم هست از موسیقی **نهای** بکسر اول برون
 که آمدی منسوب بنهاوند را گویند و نام برده هم هست از موسیقی و این خبر از **نهای** مذکور است که شعبه موسیقی باشد **نهای**
 بابای ایجد بالف کشیده و بپیم زده کنایه از آسمان است **نهای** بابای فارسی بالف کشیده و فتح مخانی کنایه از آسمان است و

و بعضی منبر خطیبان هم مست کبر بالای آن روند و خطبه خوانند **نُزْ** بکر برای فارسی نذ آسمان را گویند و آنها را آبای علوی خوانند و هفت کوب را باد و عقده راس و ذنب نیز گنندند **نُزْ** بکر بفتح بای فارسی و دال امجد یعنی اول نذ پد راست کند آسمان باشد **نُزْ** بکر بفتح بای فارسی و دال امجد یعنی اول نذ پد راست کند رسالت پناه سلوات الله علیه و آله میبودند **نُزْ** حصار مینا یعنی نذ حیره است که نذ آسمان باشد **نُزْ** حیر اس با حاء نقطه دار یعنی نذ حصار است که کنایه از نذ آسمان باشد **نُزْ** خوشش بفتح اول و خای نقطه دار و با و ا معدوله و سکون شین فرشت تالک و شنی را گویند و آنرا بگری کرمته الیضا خوانند و خوش جهت آن گویندش که مبهوه آن در زمستان خشک نمی شود و بیاره اش بر درخت پیچد و خوش آن زیاده بزداند نمیشود و در اول سبز و در آخر سرخ میشود و کل آن لا جو ردی میباشد علت جرب و مر علفی دیگر اگر در نظام میدان باشد نافع است **نُزْ** کبر ایلاق بکسر رای فرشت و فتح مزه رود خانه است در ایلاق که دار الملک خطا را بغور است گویند هر که در آن رود خانه غسل کند چون بخواب رود البته محلم گردد **نُزْ** مرواق بضم اول کنایه از نذ آسمان است **نُزْ** مرواق بفتح اول و واو بر وزن هفت ساله نام اصلی کجرا است و آن و لایه است در هند و **نُزْ** مرواق بر وزن مروان نام شهری و مدینه است **نُزْ** بر وزن بهره چیز است که آن روغن را از دوغ جدا کنند **نُزْ** سپهر کنایه از نذ آسمان است چه آسمان از سپهر هم میگویند **نُزْ** سبتن با سین بفتح بر وزن گرفتن یعنی نهادن و گذاشتن باشد و با این معنی باشد نقطه دار هم آمده است چرسین و شین در فارسی بهم تبدیل می یابند **نُزْ** شکل بفتح اول و شین نقطه دار بر وزن جدول زرد که صحرائی است که شقایق باشد **نُزْ** شهر **نُزْ** کنایه از نذ آسمان است **نُزْ** صحیفه **نُزْ** کون بمعنی نذ شهر **نُزْ** است که نذ آسمان باشد **نُزْ** طارح بمعنی نذ صحیفه کرد و نذ است که کنایه از نذ فلک باشد **نُزْ** طبق بمعنی نذ طارح است که کنایه از نذ آسمان باشد **نُزْ** هفت بکسر اول و ضم ثانی ماضی نهفتن است بمعنی پنهان کرد و بمعنی پوشیده و پنهان هم است و بمعنی مصدر نیز آمده است که پنهان کردن باشد و خلوتخانه ملوک و سلاطین را نیز گویند و بجائی و موضعی را هم گنندند که در میان دیوار میهد و خیره گذاشتن سازند و نام شعبه هم است از موسیقی **نُزْ** بفتح اول و سکون ثانی و قاف رسنی را گویند که پوست در آب میباشد و بگری کرفس الماء و جریب الماء خوانند **نُزْ** قصر بمعنی نذ طبق است که کنایه از نذ فلک باشد **نُزْ** کاخ بمعنی نذ قصر است که کنایه از نذ آسمان باشد **نُزْ** بفتح اول و سکون ثانی و لام نام یکی از مهاران تورانی باشد **نُزْ** کما تر بفتح اول و مهم بالف کشیده بر وزن رموار بمعنی بزرگ و عظیم و بسیار و لب نهایت و واو و بیکران و هم و یکبارگی باشد و بمعنی کار بزرگ و عظیم و هر چیز بسیار عجیب و بی اندازه و بمعنی مشکل و دشوار و عجب که از شیب کردن باشد نیز آمده است و همین معانی بازای نقطه دار هم است که بر وزن شهناز باشد **نُزْ** کج بفتح بیهم فارسی کنایه از نذ فلک اعظم است که عرش باشد **نُزْ** مقرر کنش کنایه از نذ آسمان است **نُزْ** میان در فرزند جهان گیری بضم اول و ثانی و بای امجد بالف کشیده بر وزن بزرگان و در جای دیگر بفتح اول و ضم ثانی و در نسخه دیگر بکسر اول و فتح ثانی بمعنی سر پوش دلب و طبق و تنور و امثال آن باشد **نُزْ** هفتین بفتح اول و ضم ثانی بر وزن شفتن و در جای دیگر بفتح اول و ضم ثانی و در مؤبد الفصلا بکسر اول و فتح ثانی و با امجد بمعنی نهان است که سر پوش دلب و طبق سر پوش تنور باشد **نُزْ** کبک بکسر اول و بای امجد بر وزن سمنه بده سخن پنهان و دیند و هر چیز پوشیده و پنهان را گویند **نُزْ** بکسر اول و سکون ثالث و بیهم جوال را گویند و آن ظرف است که از موی و پشم بافتند و آرد و کندم و امثال آن روان کنند **نُزْ** کبک بکسر اول بر وزن سکندره بمعنی نهان ده است که همان **نُزْ**

دغزین

نیاکان با کاف فارسی بروزن بیابان بمعنی اجلا دپدی و مادی باشد **نیام** بکسر اول بروزن مسام بمعنی غلاف
 شمشیر است و در میان و وسط تیغ و غیر تیغ را نیز گویند هر چیز باشد و بمعنی تقوید هم بنظر آمده است و خوب بن خیش را
 نیز گفته اند آن خوب است که بر زبکران در وقت شیار کردن بدان چسبند و زود کتد تا کار آسان باشد بزین فرد و در زمین
 بیشتر بشکافد و خیش خوب است که بر کردن کار و زراعت گذارند **نیایش** بروزن ستایش بمعنی آفرین و تحسین و دعای
 باشد که از روی نضرع و زاری کنند و بمعنی مهربانی هم آمده است **نیپاک** بفتح اول و بای فارسی بروزن احوال نام علی
 رجائیت که مشک خوب از آنجا آورند و از مشک تبیی مشک نیپالی است بهترین امثال آن **نیگ** بفتح اول و
 لام بالف کشیده بروزن مروغان سنگینی باشد که در خواب بر مردم افتد و عریان عبد الجند و کابوس خوانند و بمعنی صرع هم آمده است
 و آن علی باشد معروف **نیگل** بکسر اول بروزن کبریا بلغت نند و پازند آتش را گویند و برپا نار خوانند **نیگم** بفتح اول و گ
 بنقطه و سکون ثانی و هم نام زبکران است که پد سام جد رستم باشد **نیگنج** بکسر اول بروزن پرنج بمعنی مکر و چله و سحر و
 افسون و طلسم و جادویی باشد و بعضی گویند پرنج معرب بزنگ است **نیگنک** با کاف فارسی بروزن و معنی نیز میخ است
 که سحر و ساحری و افسونگری و طلسم و مکر و چله و فسون باشد و هبلای هر چیز را نیز گویند و آنچه مرتبه اول نقاشا
 بانگشت و زغال نقش و طرح کنند و بکشند و بفتح اول هم آمده است **نیگونی** بکسر اول و سکون ثانی و ثالث و نون یوا گویند
 و بدال زده بمعنی نگر و نظر است و اندیش و نگریتن باشد یعنی یا متن حقیقت چیزها بنگر و خیال **نیگونی** بکسر اول بروزن
 نیکو بمعنی زود و قوت و توانائی باشد و بمعنی تقدیر هم بنظر آمده است چنانکه گویند بر هر خبری بمعنی بر هر تقدیر **نیگونی** و **نیگند**
 بمعنی توانا و خداوند روز و قوت و قدرت باشد **نیگین** بکسر اول و سکون آخر که زای نقطه دار باشد نام شهریت مشهور
 که در آن آهنگران بسیارند و نام شعبه هم هست از موسیقی **نیگین** بکسر اول و سکون ثانی و زای هوز بمعنی دیگر است و بگری
 ایضا گویند و بمعنی بعد از این هم بنظر آمده است **نیگش** با اول بیانی کشیده و برای فارسی زده گیاهی است که بر درخت چید و برپا
 عشق گویند **نیگش** با ثانی مجهول و فتح زای نقطه دار معروف است و بگری سنان گویند و علم را هم گفته اند **نیگش** **آکشین**
 کنایه از شعاع آفتاب است در وقت طلوع آفتاب و غروب آن **نیگش** بکفت کنایه از آفتاب عالم تاب است
نیگش **خطی** نوعی از نزه باشد و بعضی گویند نزه راست باشد مانند خط مستقیم **نیگش** بکسری با سین بی نقطه بروزن
 بیداری سپاهی و لشکر را گویند و این قسم دوم است از چهار قسم طوائف انسان که جمشید قرار داده بود **نیگشان** بفتح
 اول بروزن سپلان نام ماه هفتم است از سال رومی و باران آنوقت را نیز گویند و مدت ماندن آفتاب در برج حمل و ثیریا
 نام ماه دوم باشد از سه ماه بهار و بمعنی بی مانند هم هست چنانکه بمعنی شبید و مانند بود و بکسر اول بمعنی خلاف و مخالفت
 باشد **نیگش** بکسر اول و سکون ثانی و ثالث و فتح بای امید هر مرتبه و رسد و چسبند و یوار کلین را گویند که بروی هم گذارند
نیگش بکسر اول و سکون ثانی و ثالث و فتح فوقانی بمعنی نیست باشد که عریان نامیش گویند **نیگش** بروزن کپسول
 نثر نضاد و حجام باشد و از آنسو با هم میگویند با تخانی بالف کشیده در آخر **نیگش** بفتح اول بروزن سر طوق بلغت
 یونانی سبوه است که آزا آلوده گویند **نیگش** با ثانی مجهول بروزن ریش تیزی سر هر چیز را گویند همچونیش کار و درخت و نیش
 خنجر و نیش مار و عقرب و نیش دندان و امثال آن و بمعنی نشان هم آمده است و در هر زاینه گویند که بگری سم خوانند و نوعی
 از خرمای هم هست که آزا خرمای ابو مهمل میگویند **نیگش** بفتح اول و بای امید بروزن بیابان نام شهریت در خراسان که معدن

گویند و کتاب از آسمان ظاهر است که نصف آسمان باشد نیم **سخت** بفتح دال ایجد برون نیم بیت مسند کوچک را
 میگویند چندیست بمعنی صدر و مسند عالی باشد **نیمدینا** و نیز دینار کنایه از لب معشوقست نیم **راست** بارگ
 به نقطه بالف کشیده و بسین سعفس و تالی فرشت زده نام پرده البت از موسیقی **نیم ریح** بکسریم در اصطلاح
 بکطرف روی را بر زمین گذاشتن باشد **نیم و ن** معروفست یعنی نصف روز و آن رسیدن آفتابست بر دایره نصف
 النهار و ولایت سیستان را نیز گویند باین سبب که چون سلیمان با نجار سپید زمین آزار آب دید دیوان را فرمود تا خاک بریزد
 در نیم روز پرخاکش کردند و بعضی گویند خسرو چین تا نیم روز از نجار الشکر گاه کرده بود و جوها را بگریز دارد و نام پرده البت از
 موسیقی و نام لحن بیست و نهم است از سی لحن بارید **نیم سفت** معروفست که نیم سوراخ کرده باشد و کتاب از سحر تا تمام
 در سینه است و تراوش اندک هم است **نیم شکر** نام حلوائست مشهور به نام شکر **نیمق** و نیمقا با قاف بلغت
 یونانی نیلوفر را گویند و آن کلی است معروف **نیم کامر** یا کاف برون شیر خوره بمعنی شاگردانش باشد و مزدور را نیز گویند
 و هر چیز تا تمام راهم گفتند **نیم لنگ** بکسر لام و سکون نون و کاف فارسی قربان را گویند و آن جانی باشد که کان را در آن
 گذارند و برگردند و بعضی ترکش و تیر در آن را نیز گفته اند و بعضی کان هم بنظر آمده است و یکمدل بار را نیز گویند که نیمه خروار
 باشد و بمعنی خوب و خوش و زیبا هم است **نیمو** برون طهور آلت تناسل را گویند **نیمک** برون همید نصف هر چیز را گویند
 و برقع را نیز گفته اند و آن چیز است که بر روی پوشند **نیم هلال** بکسر هاء کنایه از لب معشوقست **نیمانی** با اول بنانی
 رسیده و نون بالف کشیده و بدال زده بمعنی صبر باشد و آن مقاومت نفس است با هوا **نیمو** بضم نون دویم برون نیمو
 نبرس قدیم نام قصبه موصل باشد و نام شهری که بولس با آنجا میهد دعوت کردن مردم آن شهر رفته بود و وقوع بطن ماهی در آنجا
 شد و بمعنی که و مسکه هم است که بر پی زبده خوانند بحدف تخانی هم بنظر آمده است که برون لهو باشد **نیم او ندی**
 نام داروئیست که عریان قصب الزیره خوانند و آن بی بار یکی است مانند قلم و بار بکتر از قلم و آن تیره رنگ و تلخ میباشد معده
 دیگر را نافع است **نیمیا** بکسر م و نون برون که میا بلغت سریانی نامخواه را گویند و آن تخی است که بر دو خیزبان باشند و
 اجوابن همان است **نیمو** بکسر اول و ثانی مجهول برون دیو بمعنی پهلوان و شجاع و دلیر و مردانه و دلدار و رو بهاد باشد و بعضی
 ناودان هم آمده است و بکسر اول و ضم ثانی بمعنی راست باشد که تقض کج است **نیمو** برون سعاد بمعنی شجاعت باشد
 آن حالتی است که مردم بسبب آن قوی دل شوند **نیمو** برون دیوار مابین زمین و آسمان را گویند و بعضی جو خوانند
نیمو با ثانی مجهول برون چهاره چوبی باشد که خیزبان را بدان پهن سازند **نیمو** برون بیدک بفتح اول و ثانی بمعنی نه انباشتن
 و فرود کردن و فرو بردن و بنفکندن باشد چه او باریدن بمعنی فروردن و برگردن و انباشتن و افکندن است و مذکور شد که
 هر گاه نون مفتوحه بر سر کلمه که همزه داشته باشد بیاوردند آن نون بمنزله لای نفی است و آن همزه بیای حلقی تبدیل میاید **نیمو**
 بکسر اول و فتح تالی فرشت برون پیشکش جماع و مجامعت را گویند **نیمو** با تالی فرشت برون قبل زور بمعنی کبر و غرور
 باشد و آن بزرگ داشتن است نفس خود را در دیگران را خوردن **نیمو** برون زبور بمعنی کلمات باشد و کلمات
 در لغت بمعنی حاصلات باشد یعنی آنچه در عالم حاصل شود **نیمو** با تالی فرشت برون دیوار بمعنی انتظام باشد و آن
 حالتی است که نفس را که تقدیر و ترتیب امور میکنند **نیمو** بکسر لام بکسر راء یعنی کلمات جو است یعنی
 چیزهایی که در میان زمین و آسمان هم میرسد همچو قوس قزح و شهاب و باران و ذرات الاذتاب و برف و باران و مانند آن چیز